



طالبان و مسایل افغانستان

گاهنامه مطالعات سیاسی س.ک.ا.



گاهنامه مطالعات سیاسی سازمان کمونست افغانستان

عنوان: طالبان و مسایل افغانستان

شماره نشر: (۱)

ترتیب کننده سند: بیروی سیاسی سازمان کمونست افغانستان

سال نشر: ۱۴۰۳ ش / ۲۰۲۴ م



سپرغی



redredstar

فهرست

- مقدمه ۱
- آغاز و فراز و نشیب های سلطه طالبان ۴
- شرایط زندگی توده ها و طبقات زحمتکش پس از قدرت گرفتن مجدد طالبان ۱۴
- ماهیت پدیده طالبانی ۱۷
- شرق یا غرب؟ ۲۷
- انکشافات ممکن از میان تضاد های موجود ۳۱
- مواضع مشخص سازمان کمونست افغانستان در باره وضعیت جاری کشور: ۳۹

مقدمه

در سال ۱۹۷۲ م. زمانیکه محمد داود نظام جمهوری را اعلان و زیر شعار تطبیق اصلاحات مترقی برخی از نیروهای چپ را هم دور و بر خود جمع کرد؛ چند تن از دانشجویان دانشگاه کابل که متأثر از ایدئولوژی اسلام سیاسی اخوان المسلمین بودند؛ از وضعیت ناراضی شده و به پاکستان فرار نمودند. اردوی ارتجاعی پاکستان با همکاری اداره استخباراتی امریکا (CIA) این عناصر مرتجع را آموزش نظامی داده و برای انجام حملات دهشت افگانه به افغانستان فرستادند^(۱). در اوایل، هدف دولت پاکستان از تمویل و تجهیز این عناصر افراطی (که بعداً مجاهدین نامیده شدند) این بود که از محمد داود در برابر مواضع سخت اش در مورد خط دیورند و پشتیبانی از مبارزات ملی پشتونها و بلوچها انتقام جویی نماید و امپریالیسم امریکا به دلیلی از مجاهدین حمایت کرد، تا در همسایه گی اتحاد شوروی ایجاد بی ثباتی نماید، اما با قیام نظامی هفت ثور و بعدها عودت نیروهای شوروی به افغانستان اختلاف بین مجاهدین و حاکمیت چپگرای افغان به یک معضله بزرگ جیوپولیتیکی منطوقوی و جهانی بدل شد. پاکستان، ایران، کشورهای عربی و غربی به شکل همه جانبه تنظیم ها و جریان های جهادی را علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان

۱- بر اساس اسناد فاش شده سیا در سال ۲۰۱۸، آژانس اطلاعاتی آمریکا با جهادیان افغان حتی قبل از قیام نظامی هفت ثور در زمان حکومت محمد داود هم رابطه داشته و آنها را تامین و حمایت می کرده.

حمایت کردند، که در نتیجه بعد از ۱۴ سال جنگ، حکومت چپگرای داکتر نجیب الله سرنگون شده و افغانستان به چنگ گروه های جهادی افتاد. حکومت جهادی ها چنان تغییر فاجعه باری بود که پس از گذشت سه دهه هنوز هم بر تمام جنبه های زندگی مردم افغانستان سایه شوم خود را می افکند. ایجاد گروه های جهادی توسط امپریالیسم آمریکا چنان اژدهای را از خواب بیدار کرده، که بعدها کم و بیش از کنترل خالق خود هم خارج شدند، اما در هر حال تمامی گروه های جهادی حافظ منافع امپریالیسم و سرمایه داری جهانی بوده و مشترکات عملی زیادی با هم دارند. این گروه ها با همه گستاخی ها و بی راهی های خود هنوز هم زیر نگاه خیرخواهانه خالق خود قرار دارند. در میان گروه های جهادی، اگر یکی از آنها افراطی و دیگری میانه رو باشد، اگر یک گروه آشکارا زیر دست امپریالیسم آمریکا باشد (مانند رهبران گروه های هفت گانه و هشت گانه جهادی افغانستان) و گروه دیگر با وساطت (پاکستان، قطر و سایر کشورهای عربی) روابط غیرمستقیم خود را با امپریالیسم امریکا تامین میکند؛ اگر یک گروه خود را تغییرناپذیر نشان میدهد و گروه دیگر پس از دهه ها گرایش لیبرالی پیدا میکند؛ اما در تحلیل نهایی، اعمال و ماهیت همه این گروه ها یکی است.

در تداوم حاکمیت گروه های گوناگون جهادی بر افغانستان و پس از استقرار مجدد طالبان در ماه اگست ۲۰۲۱، شرایط سیاسی و اجتماعی افغانستان بسیار پیچیده شده است، به طوری که گاه - گاه منابع دیپلماتیک و استخباراتی کشورهای قدرتمند جهان هم ناتوانی خویش را در تحلیل و درک چگونگی این وضعیت نشان می دهد. سازمان کمونست افغانستان که همواره امور و

تحولات سیاسی کشور، منطقه و جهان را با جدیت و پیگیری کامل دنبال کرده و پرنسیپ ها و تاکتیک های خود را با توجه به انکشافات سیاسی تنظیم می نماید، این سند را در مورد وضعیت کنونی افغانستان که دیدگاه ها و مواضع ما را در مورد امور جاری نشان می دهد؛ برای آگاهی سیاسی حامیان، اعضاء و متحدان خود ترتیب نموده و منتشر می کند.

سازمان کمونست افغانستان از روش دیالکتیک مارکسیستی برای شناسایی همه پدیده های طبیعی و اجتماعی استفاده می کند، که این سند نیز شامل آن می شود. دیالکتیک مارکسیستی، جدا از علوم مستقل، گلی ترین تضادها را مطالعه می کند و جنبه های درونی و بیرونی، آشتی پذیر و آشتی ناپذیر، عمده و فرعی آن تضادها را شناسایی می کند. ما با استفاده از روش مارکسیستی، تضادها را در واقعیت های عینی تحلیل می کنیم و ریشه و ماهیت این تضادها را جويا می شویم. بدون مطالعه و درک انواع تضادهای ذکر شده، نمی توان واقعیت های ساده را تحلیل کرد، از آنها نتیجه گرفت و یا حکم وضع نمود.

آغاز و فراز و نشیب های سلطه طالبان

بعد از سقوط جمهوریت افغانستان در سال ۱۹۹۲، گروه های گوناگون جهادی محض اینکه به پایتخت و شهرهای افغانستان داخل شدند؛ برای چپاول و بدست آوردن غنایم با اسلحه های سبک و سنگین فی ما بین خود درگیر شده و در جنگ های داخلی و چپاولگریهای خود جنایات بسی بزرگی انجام دادند. این مدت نظم، قضاء، عدالت و خدمات دولتی اصلاً وجود نداشتند. دزدی، چپاولگری و بی عفتی برای گروه های جهادی یک امر عادی بود و هر فردی اسلحه به دست که به یکی از گروه های جهادی تعلق داشت؛ در هر جا میتوانست انسان را قتل کند، مالش را بدزدد و بی عفت اش کند.

دو سال از حاکمیت جنایتکارانه مجاهدین در قندهار گذشته بود که یک گروه ملاهای دیوبندی جمع شده و با گروه های مسلح در مورد منع چور و چپاول و تطبیق شریعت اسلامی صحبت کردند. این گروهی از ملاها چند ماهی با گروه های مسلح مذاکرات داشتند، به آنان نصیحتها و نطقهای مذهبی بیان میداشتند، اما بعد از مدتی دانستند که نطق های مذهبی روی رفتار این گروه های مسلح تاثیری ندارد و باید از راه قدرت خلع سلاح شوند. برای همین کار شخصی به اسم ملا عمر کمپاین جمع آوری اسلحه و متشکل ساختن شاگردان علوم دینی را (که در جنوب افغانستان برایشان اسم [طالبان] به کار برده میشود) از بین مدارس دینی آغاز کرد. قاچاقچی مواد مخدر به اسم حاجی بشر نورزی که باشنده ولسوالی میوند قندهار بود؛ به حرکت جدید طالبان موتر و اسلحه تحویل داد و طالبان هم حرکت خود را از اطراف قندهار آغاز کردند. وقتی

طالبان ولسوالی سرحدی بولدک را تصرف کردند؛ همزمان نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان به افغانستان سفر کرد و برای عبور مصئون ۵۰۰ موتر باربری مملو از کالاهای پاکستانی از شاهراه هرات - قندهار به آسیای میانه پول هنگفتی به قومندانان جهادی توزیع کرد. طالبان به نصیر الله بابر هشدار دادند که نظر به انارشی موجود میان گروه های جهادی، با وجود توزیع پول کاروان کالاهای پاکستانی مصئون نیست، اما نصیر الله بابر حرف طالبان را گوش نه کرد. کاروان از ولسوالی بولدک به شهر قندهار هم نه رسیده بود، که در مربوطات ولسوالی تخته پل به دست گروه های جهادی چپاول گردید. همین حادثه باعث شد که پاکستان برای حفاظت از منافع جیوپولیتیکی و جیواکونومیکی خود روی طالبان حساب باز کند و برای اینکه طالبان امنیت کاروانهای مملو از کالاهای پاکستانی را در مسیر شاهراه قندهار - هرات تامین کند؛ از حرکت طالبان حمایت کرد. طالبان با از خود کردن حمایت پاکستان و رخصتی های موسمی مدارس دینی پاکستان توانائی عملیاتی در مسیر قندهار- بولدک را به دست آورده و آن عده قومندانان را به قتل رساندند که در چپاول کاروان کالاهای پاکستانی دخیل بودند.

زمانیکه طالبان به حواشی شهر قندهار نزدیک شدند؛ برهان الدین ربانی رهبر گروه جهادی جمعیت اسلامی و رئیس دولت مجاهدین به ملا نقیب الله فرمانده جمعیت اسلامی در قندهار دستور داد، تا تمامی وسایل و مهمات نظامی قول اردو قندهار را به طالبان بسپارد. شاید ربانی این تصمیم را زیر تاثیر

حلقه های استخباراتی گرفته بود، چون بازی جدیدی در شرف وقوع بود.^(۲) طالبان با تصرف شهر قندهار و به دست آوردن امکانات قول اردوی قندهار قویتر شدند. آنها در اولین روزهای ورود شان به قندهار منسوبین نظامی و افسران اردوی سابقه افغانستان را که بیشتر ایشان اعضای قبلی ح.د.خ.ا بودند؛ به حضور خود خواستند و از آنها خواهش کردند که در امور دولتداری و فعال سازی دوایر دولتی با آنها همکاری نماید. طالبان بسیار زود دوایر، دولتی، تعلیمی و خدماتی را در قندهار فعال نموده و جلو دزدی و چپاول را گرفتند. پاکستان بعد از تصرف قندهار هزاران عراده وسایط نقلیه را که غرب به گروه های جهادی مخالف جمهوری دموکراتیک افغانستان کومک نموده بود، ولی تا آن مدت در پاکستان متوقف بود؛ را هم به طالبان سپرد و امکانات نظامی و عملیاتی طالبان را ارتقا داد. ناممکن است حکومت پاکستان این کار را بدون اشاره و تائید غربیها انجام داده باشد. همین مدت یک عده از فرماندهان مجاهدین که طرفدار چپاول و انارشی نبودند؛ هم با طالبان یکجا میشدند. خواست طالبان از گروه های جهادی بسیار ساده بود. هر جا که طالبان میرسیدند؛ از گروه های جهادی میخواست تا باج گیری و چپاول را پایان داده،

۲- زمانی که طالبان توسط نیروهای اسماعیل خان در هلمند معرض شکست قرار داشتند؛ به گفته معاون جنگسالار معروف جنرال دوستم (جنرال ملک) دوستم نیز در همان شرایط سخت از طالبان حمایت کرد و طیاره های موجود در میدان هوایی قندهار را با ارسال قطعات و خلبانان بازسازی کرد که در نتیجه طالبان توانستند حملات هوایی را انجام دهند و خطوط نیروهای اسماعیل خان را وادار به عقب نشینی کند.

تمامی اسلحه خود را به طالبان تسلیم نماید و قوانین شریعت را در نظر بگیرند. طالبان بعد از قندهار بقیه ولایات جنوبی، شرقی، غربی، مرکزی و شمالی کشور را هم یکی پی دیگر تصرف کرده و بعد (تحریک اسلامی طالبان) را به (امارت اسلامی افغانستان) مبدل کرده و ملا محمد عمر را امیر این امارت تعیین کردند. گرچه طالبان در سال ۱۹۹۶ کابل را تصرف کردند و پیشرفت های هم به سوی ولایات شمالی داشتند، اما عملاً تا سال ۲۰۰۱ با ائتلاف گروه های جهادی رقیب موسوم به (ائتلاف شمال) در جنگ بودند. بنا بر گفته های خود طالبان آنان چندین بار با ائتلاف شمال به توافق سیاسی رسیدند، نوعیت این توافق چنین بود که به هر جهت به اندازه اراضی تحت تسلط اش سهم سیاسی و دولتی اعطا شود، اما این توافق به دلیل اینکه مخالفین طالبان هم بین خود اختلافات شدید داشتند؛ عملی نه شد.

آن زمانیکه کشور های آسیای میانه به تازه گی از تشکیل جماهیر اتحاد شوروی جدا شده بودند؛ امپریالیسم امریکا شدیداً می کوشید تا نفوذ سیاسی و اقتصادی خویش را در منطقه بیشتر کند. برای همین هدف، شرکت امریکایی یونیکال دفتر خود را در قندهار باز کرده و به یک تعداد فعالیت های خیریه هم دست زد، تا پیمان پروژه تاپی را که پایپ لاین گاز ترکمنستان را از راه افغانستان به پاکستان و هندوستان میرساند؛ از خود نماید. امپریالیسم امریکا که میخواست آسیای میانه و آسیای جنوبی را به تار و سوزن خود بدوزد، برای اجرای همین امر نیازمند رژیم طالبان در افغانستان بود و به همین دلیل طالبان را مستقیم و غیر مستقیم حمایت مینمود، اما بعد از حادثه ۱۱/۹ که امریکا برای سرنگونی حاکمیت طالبان عملیات نظامی را آغاز نمود؛ در کنفرانس بُن

مخالفین جهادی و غیر جهادی طالبان را جمع نمود و از یک سو اگر طالبان را زیر حملات نظامی خود گرفته بود؛ از سوی دیگر آنان را از محاسبات سیاسی خود هم نفی کردند.

غرب در راس انگلوساکسونها از یک سو طرح یک رژیم جدید جمهوریت اسلامی را که در ماهیت خود به مثابه یک شرکت سهامی تنظیم های جهادی و لیبرال های تحصیل یافته غرب بود؛ ریختند و در سوی دیگر حتی آن عده رهبران و اعضای طالبان را که دیگر دست از جنگ هم یازیده بودند؛ کشته و یا زندانی کردند. عده کثیری از بقایا رهبران و اعضای طالبان برای حفظ جان خویش به پاکستان گریختند. پاکستان آن عده عناصر را در بین طالبان که برای آنها به درد بخور بوده؛ با امتیازات خوب نگهداشتند اما آن عده رهبران و اعضای طالبان را که خلاف منافع پاکستان واقع میشدند؛ یا به شکل مرموزی به قتل رسانده و یا هم به دام نیروهای خارجی می گذاشتند.

در اکتبر ۲۰۰۱، پس از بمباران شدید هوایی نیروهای اشغالگر خارجی، طالبان بسیار آشفته و عجولانه شهرها را ترک کردند و نیروهای شان متفرق شدند. برخی از رهبران و اعضای طالبان در خانه های خود ماندند و برخی به پاکستان و کشورهای عربی رفتند. برخی دیگر از رهبران طالبان که دستگیر شدند؛ به گوانتانامو فرستاده شده و برخی هم در داخل افغانستان در زندان های خصوصی نیروهای خارجی زندانی شدند.

جنگ سالاران جهادی سابق که با کمک نیروهای اشغالگر خارجی به قدرت بازگشته بودند؛ با غرور و وحشت فراوان، آن عده اعضای طالبان را که خیلی

خشن هم نبودند و اسلحه و میدان جنگ را وداع گفته بودند؛ هم آرام نه گذاشتند و با شریک سازی اطلاعات آنها به نیروهای خارجی خانه های آنها را بمباران می کردند یا شبانه به قریه ها و خانه هایشان هجوم می بردند و آنها را یا می کشتند و یا اسیر می کردند. این امر باعث شد، که بسیاری از اعضای عادی طالبان هم به پاکستان رفته و دوباره از آنجا دخیل امور جنگی شوند. دولت پاکستان که همواره به دنبال عمق استراتژیک خود در افغانستان است؛ در برابر رژیم جدید در افغانستان که متشکل از تنظیم های جهادی پیشین و تکنوکرات های غربی بوده، مجدداً از طالبان حمایت کرد و برای آنها سرپناه و امکانات نظامی برابر کرد، تا شود که آنها هم حافظ منافع استراتژیک پاکستان در افغانستان شوند.

طالبان در پاکستان ماهیتی مرموزی به خویش گرفتند. در حالی که رهبر طالبان ملا عمر (به گفته طالبان) در یک مخفیگاه در جنوب غرب افغانستان مخفی بود؛ تمامی امور طالبان را ملا منصور از کوئته و کوچلاک پاکستان به شیوه ای بسیار مرموزی رهبری میکرد. ملا منصور حتی دو سال پس از مرگ ملا عمر در سال ۲۰۱۳، اعلامیه هایی را به اسم وی منتشر می کرد. شهروندان ملکی افغان که برای مقاصد پزشکی یا تجاری با مدارک قانونی سفر به پاکستان می رفتند؛ پلیس و نظامیان پاکستانی با آنها بد رفتاری می کردند، اما رهبران طالبان در کوئته، پشاور، پیندی، کراچی و اسلام آباد پاکستان در خانه های مجلل خود زندگی کرده و همه جا با اتومبیل های ضد گلوله شیشه سیاه و نگهبانان مسلح آزادانه گشت و گذار می کردند. رهبران طالبان نه تنها مالک دارایی های

زیادی در پاکستان بودند، بلکه برخی پیمان های تجارتي و ساختمانی را هم با دولت پاکستان منعقد می کردند.

درهای مراکز آموزشی برای جنگجویان طالبان باز بودند و آموزش های نظامی و جهادی را به صورت علنی فرا می گرفتند. از سوی دیگر، تدارکات لوژستیکي نیروهای اشغالگر خارجی که از شهر ساحلی کراچی پاکستان به افغانستان انتقال داده میشدند؛ طالبان کاروانهای آن اکمالات را در پاکستان با چشمان خود نگاه می کردند، اما در داخل قلمرو پاکستان به آنها حمله نه می ورزیدند.

پس از حمله اشغالگران ناتو و امریکا، جنگجویان طالبان در سال های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ در گروه های کوچک منسجم شدند و حملات خود را در هلمند و قندهار تشدید کردند. جنگجویان طالبان مرکزیت واحد نداشتند، هر گروه عملیات خود را برنامه ریزی می کرد و اهداف عملیاتی خود را سر به خود مشخص می کرد. در اوایل، طالبان از وحشیانه ترین و خشونت آمیزترین اشکال تروریستی از جمله انفجار در اماکن عمومی، آتش زدن مکاتب و درمانگاهها و تخریب جاده ها و پلها استفاده می کردند. معلمان، مامورین پایین رتبه دولتی، حتی صفاکاران شهرداری را می کشتند، اما پس از سال ۲۰۱۰ با تلاش ملا منصور اصلاحات نسبی را در شیوه های جنگی خود آوردند. در پی این اصلاحات طالبان اجازه فعالیت مکاتب و مراکز بهداشتی درمانی را هم در مناطق تحت سلطه خود صادر کردند.

هنگام نبردها بین طالبان و نیروهای خارجی، تعدادی حملات سازمان یافته بسیار پیچیده نیز انجام می شد که طالبان مسئولیت آن را بر عهده می گرفتند، اما نظر به آگاهی و سواد نظامی و سیاسی رهبران طالبان، همه این را درک می کنند که طالبان توانایی طراحی چنین حملاتی را ندارند و حتمن محافل اطلاعاتی دیگری در عقب آن حملات دخالت داشتند. طالبان در حملات شهری و روستایی خود بیشتر از نیروهای اشغالگر خارجی، نیروهای دولتی افغان را هدف قرار می دادند.

هزاران بار چنین شده که طالبان به دژها و کاروان های نیروهای اشغالگر خارجی حمله نکردند، اما نیروهای دولتی افغان را آماج حملات خود قرار دادند. بهترین گواهی این موضوع را می توان در تعداد تلفات یافت. بر اساس آمار اعلام شده، از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱، حدود ۷۱۰۰۰ غیرنظامی، ۷۸۰۰۰ نیروهای دولتی افغان و ۸۴۰۰۰ طالب در نبردها و حملات کشته شدند، اما تلفات سربازان آمریکایی تنها ۲۵۰۰ تن بوده و ۳۸۰۰ تن هم جنگجویان خارجی مربوط به شرکت های امنیتی خصوصی خارجی کشته شده بودند، تعداد تلفات سربازان کشورهای عضو ناتو هم ۱۱۴۴ نفر بود.

طالبان با داشتن جنگجویان قاطع و نفوذ اجتماعی در مناطق روستایی در نبردهای شدید سال های ۲۰۰۷، ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ به غربی ها ثابت ساختند که نادیده گرفتن آنها غیرممکن است. مقاومت شدید جنگجویان طالبان و حاکمیت ضعیف و فاسد مجاهدین و لیبرال های طرفدار غرب، آمریکایی ها و غربی ها را به این نتیجه رساندند، که مصالحه با طالبان ضروری است. همین

بود که آمریکایی ها از سال ۲۰۰۹ با طالبان مستقیم رابطه برقرار کردند و در سال ۲۰۱۱ هر دو طرف بر سر ایجاد دفتر سیاسی طالبان در قطر به توافق رسیدند.

بر اساس گزارش بی بی سی پشتو، حامد کرزی در ماه جون ۲۰۱۳، برای آغاز مذاکرات میان آمریکا و طالبان شرط گذاشت که طالبان باید اول دست از خشونت بر دارند و بعد آمریکاییها مذاکرات را با آنها آغاز کنند، اما آمریکایی ها با این شرط گذاشتن حامد کرزی موافقت نکردند و تاکید کردند که پس از سال ۲۰۱۴، طالبان دیگر دشمن آمریکا نخواهد بود و آمریکا دیگر با آنها در جنگ هم نخواهد بود.^(۳)

جنگ طالبان با نیروهای آمریکایی و غربی یک جنگ اطلاعاتی چند وجهی بود که به جای رهایی کشور از اشغال نظامی خارجی؛ تنها بر دیدگاه ارتجاعی مذهبی و جهادی برای رسیدن به قدرت مبتنی بود. هدف این جنگ برای رهبران طالبان اگر بدست آوردن مجدد قدرت و افزایش ثروت بود؛ برای فرماندهان پایین رتبه و جنگجویان طالبان جهاد مقدس علیه کفار بود، که هدف آن کسب ثواب و رسیدن به حوریان بهشتی بود. فراتر از آن، نبرد و مبارزه علیه نیروهای خارجی برای رهبران و صفوف طالبان هیچ مفهوم (ملی) و (آزادیبخش) نداشت.

۳- اصل این گزارش در لینک زیر مطالعه کنید:

از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۸ عمده ترین اختلاف طالبان با خارجی ها به ویژه آمریکایی ها این بود، که خارجی ها مخالفان طالبان را به قدرت رسانده و طالبان را به طرز بسیار زشت و خشونت آمیزی از صحنه رانده بودند. حاکمیت مخالفان طالبان بر کشور، شدیداً به کمک اشغال خارجی متکی بود، از همین رو طالبان شعار خود را مبارزه با اشغال و خروج نیروهای خارجی تعیین کرد، زیرا با این شعار میتوانستند از یکسو هم رضایت عام مردم را که از سلطه و حضور اشغالگران خارجی بر کشورشان عمیقاً متنفر بودند؛ به دست آورند و هم از طرف دیگر حمایت آن عده جهت های منطقی و جهانی را جلب کنند، که مخالف حضور نیروهای ناتو و آمریکا در منطقه هستند. طالبان از این رو هم مخالف حضور نیروهای خارجی در داخل کشور بودند، که می دانستند مخالفان داخلی اش حتی یک روز هم بدون حمایت نیروهای خارجی تاب آورده نمی توانند.

همین بود که پس از چندین سال تماسهای مستقیم و یازده دور مذاکره رو در رو، توافقنامه دوحه بین طالبان و آمریکایی ها در سال ۲۰۱۸ به امضا رسید و آمریکایی ها خروج تمام نیروها و تشکیلات خود و همچنان ایجاد یک رژیم جدید در افغانستان را پذیرفتند. پس از امضای قرارداد دوحه، آمریکایی ها سلسله بمب گذاری ها و حملات شبانه را بر طالبان متوقف کرده و ۵۰۰۰ جنگجوی طالبان که در زندان های دولت افغانستان اسیر بودند؛ آزاد ساختند. این اقدامات پتانسیل جنگی طالبان را بسیار افزایش داد.

با شروع ماه می ۲۰۲۱ طبق قرارداد دوحه که نیروهای آمریکایی هنوز به طور کامل افغانستان را ترک نکرده بودند؛ طالبان شروع به تصرف مراکز ولسوالی ها کردند و از آنجایی که بسیاری از مراکز ولسوالی ها قبلاً هم تحت محاصره بوده و قادر به مقاومت نبودند؛ با اولین حملات طالبان به دست آنها سقوط کردند. آن شبانه روز ها هر ۲۴ ساعت چندین ولسوالی به دست طالبان می افتاد. پس از سه ماه جنگ خونین در اطراف و ولسوالی ها، طالبان به حومه بسیاری از مراکز ولایات و شهرهای افغانستان نزدیک شدند و شهر ها را هم محاصره کردند.

طالبان در اوایل ماه اگست عملیات تصرف شهرها را هم آغاز کردند و به دلیل روحیه ضعیف، بی انضباطی، نبود حمایت نیروهای خارجی و فساد سیاسی و اداری نیروهای دولتی تنها در مدت زمان ده روز به کابل رسیدند. به محض رسیدن طالبان به کابل اشرف غنی کابل را ترک کرده و چند روز بعدش طالبان حکومت سرپرست خود را اعلام کردند.

شرایط زندگی توده ها و طبقات زحمتکش پس از قدرت گرفتن مجدد طالبان

در سه سال اخیر با آمدن حاکمیت طالبان، فقر، بیکاری، و بحران اقتصادی تشدید شده و کمیت و کیفیت خدمات عمومی نیز کاهش یافته است. این وضعیت، عموم خلق را به ویژه کارگران، کشاورزان و طبقات زحمتکش را بیشتر متاثر ساخته. شرایط اقتصادی و معیشتی کشور به قدری بد است که در کنار طبقات کارگر و زحمتکش حتی طبقات متوسط و بالا را نیز تحت تأثیر قرار داده اند.

بر اساس گزارش سازمان ملل متحد ۸۵ درصد مردم افغانستان با عاید کمتر از یک دالر در روز زیر خط فقر زندگی می کنند. به همین سان، ۱۵ میلیون شهروندان افغان از امنیت غذایی نیز برخوردار نیستند. درصد رشد اقتصادی افغانستان پس از استقرار مجدد طالبان از سال ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۳ به ترتیب (۱۴,۵- درصد)، (۶,۲- درصد) و (۳,۸- درصد) بوده است که نشان دهنده رکود شدید اقتصادی و کاهش تولید در کشور است. به همین ترتیب نرخ تورم از سال ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۳ به ترتیب (۹ درصد)، (۱۰,۶ درصد) و (۹,۱- درصد) بوده است که نشان دهنده بی ثباتی شدید شرایط اقتصادی و بازار است. نرخ بیکاری نیز از ۱۲ درصد در سال ۲۰۲۱ به ۱۵ درصد در سال ۲۰۲۳ افزایش یافته است و این شرایط بیش از هر کس دیگری کارگران شهری و روستایی را متاثر کرده است.^(۴) برای کارگران افغان یافتن کار با مزد معادل دو دالر در روز هم بسیار دشوار شده است، و به همین دلیل روزانه هزاران کارگر کشور را به هدف کاریابی ترک می کنند و در کشورهای ایران و ترکیه در بدترین شرایط نیروی کاری خود را در اختیار سرمایه داران قرار میدهد و آنها هم با بدترین نحو استثمارشان میکند.

در این مدت صدها میلیون دلار سرمایه هم از کشور فرار کرده و کسر تجاری در تراز تجاری کشور افزایش یافته است. تمامی راه های کالاهای صادراتی

۴- این ارقام از منابع سازمان ملل، بانک جهانی، بانک توسعه آسیایی و سایر منابع اینترنتی گرفته شده است که صحت آنها مورد تردید است، زیرا بر اساس مشاهدات واقعی، وضعیت مادی و معیشتی مردم بدتر از این است.

کشور به ویژه به روی میوه های خشک و تر بسته اند و کشاورزان مجبور اند محصولات کشاورزی خود را با قیمت بسیار پایین به فروش برسانند. خشکسالی ها، سیل ها و زلزله های پی در پی شرایط مادی طبقه دهقان کشور را به شدت متزلزل ساخته است. مالیات های بلند و اخذ عشر توسط طالبان در مناطق روستایی نیز معیشت اقتصادی مردم را به شدت تحت تاثیر قرار داده است.

شفاخانه های عامه توان تهیه دارو برای بیماران را ندارد، حتی نمی توانند حقوق کارمندان خود را هم پرداخت کنند و مردم مجبور اند به بیمارستان های خصوصی مراجعه کنند و هزینه های بسیار گزاف درمانی را بپردازند. زندان های کشور که با آمدن طالبان همه خالی شده بودند؛ اکنون دوباره مملو از اسیران است. محاکم کار خود را بر بنیاد اصول کهنه و خرافاتی فقه حنفی به پیش می برند و از حل دعاوی حقوقی مردم عاجز اند. ممنوعیت کار زنان، لغو حقوق بازنشستگی و لغو مجوز اتحادیه های کارگری از دیگر اقدامات عمده طالبان است که بر زندگی روزمره بسیاری از مردم افغانستان به ویژه طبقات کارگر و خلق زحمتکش تأثیر منفی گذاشته است.

علاوه بر چنین شرایط سخت مادی و معیشتی، طالبان با فراهم کردن زمینه فرار مغزی دو میلیون تن از کشور، بستن مکاتب دخترانه، مخالفت با آموزش مدرن، اهمیت ندادن به کادرهای مسلکی و دانشگاهی، اجرای سیاست های نادرست کدوری و با مذهبی ساختن نصاب درسی مکاتب و دانشگاه ها آسیب های بسیار مخربی به شرایط فرهنگی کشور نیز وارد کرده اند. مؤسسات فرهنگی و علمی شکل مدارس دیوبندی پاکستان را به خود گرفته اند و مردم عادی علاقه

ای به تحصیل در مکاتب و دانشگاه ها ندارند. تعداد دانش آموزان، معلمان و کدرهای علمی حتی نصف قبل هم نیست و بیشتر شان کشور شان را ترک کرده اند. چاپ و فروش کتب و آثار علمی به صفر تقرب کرده و نشست های فرهنگی و پروگرام های رسانه ای همه چهره مذهبی به خود گرفته است.

در مجموع، پس از حاکمیت مجدد طالبان، شرایط کشور چه از نظر مادی و چه از نظر فرهنگی به شدت بحرانی و متلاطم شده است، اما طالبان و حامیان آنها خود را برای این خشنود نشان می دهند که قوانین شرعی را حاکم ساخته و خدا را راضی کرده اند، بیشتر از این نه برنامه مشخصی دارند و نه احساس مسئولیتی.

ماهیت پدیده طالبانی

در آغاز قرن بیستم که بیداری ملی در کشورهای آسیایی و اسلامی افزایش یافت، همسو با آن، جنبش های چپ در این کشورها رشد کردند و مبارزات ضد استعماری هم شدت گرفت؛ کشورهای استعماری و امپریالیستی به ویژه امپراتوری بریتانیا در صدد جلوگیری از این جنبش های رهایی بخش و آزادیبخش جدید برآمدند. برای نیل به این هدف وجود گروه های مذهبی مرتجع به کشورهای استعماری و امپریالیستی بسیار مساعد بنظر رسید، تا شود که آنها را در برابر نیروهای مترقی، ملی، دمکراتیک و چپ صف بندی کرده و با استفاده از شعار های مذهبی مانع رشد نهضت های آزادیبخش و رهایی بخش شوند. این گروه های سیاسی مذهبی که حامل افکار بسی ارتجاعی بودند و هستند؛ با جدیت وارد میدان سیاست میشوند و با بهره گیری از همه راه

های ممکن قدرت سیاسی را به دست خود می گیرند. این گروه ها مدعی هستند، که هدف اصلی سیاست و مبارزه آنها فقط و فقط اجرا و تطبیق قوانین خشونت آمیز مذهبی عصر وحشت و جلب رضایت خداوند خود است، بقیه هیچ چیزی نه.

این سودمند بودی گروه های مذهبی برای حفظ منافع استعماری و امپریالیستی باعث شد، که گروه ها و جریانهای سازمان یافته گرویده به ایدئولوژی جهادی و اسلام سیاسی در اوایل قرن بیستم با همکاری مستقیم وزارت مستعمرات انگلیس متولد شوند و فعالیت های ارتجاعی خود را در کشور های اسلامی علیه نیروهای ملی، مترقی، چپ و کمونیستی آغاز کنند، تا زیر لوای مذهب باعث سرکوب نهضت های ملی و مترقی گردند. امروزه هم این گروه ها با حفظ سطح عقب ماندگی و مبارزه علیه تمام انواع مدرنیسم، منافع استعمار و امپریالیسم را به نحوی دیگری در منطقه محافظت میکنند.

این روند ارتجاعی سیاسی و ایدئولوژیک که در آغاز قرن بیستم با سید جمال الدین، محمد عبده، رشید رضا، حسن البنا و سید قطب آغاز شده بود؛ بعد تا به رهبران سلفی و وهابی عرب، جنبش های اسلامی هند و پاکستان، آخوندهای ایران، تنظیم های جهادی افغانستان، القاعده، طالبان و داعش تداوم یافته است. طالبان هم با برخی از ویژگی های متمایز خود تداوم تاریخی همین روند ارتجاعی سیاسی و ایدئولوژیک هستند.

ساختار سازمانی داخلی طالبان بسیار ناهمگون است. در این ترکیب ناهمگون، در کنار روحانیون افراطی وابسته به نیروهای استخباراتی بین المللی و منطوقوی،

طلاب مدارس دینی، زمین داران بزرگ و متوسط و کشاورزان بی زمین، قاچاقچیان تریاک و مواد مخدر، گروپ های متشکل شده بر بنیاد روابط روستایی، قبیلوی و عشیروی، شتونست های پشتون و همچنین تعداد کمی از شهروندان تحصیل کرده و حامیان اندیشه های معتدل مذهبی و ملی نیز شرکت دارند.

اما با وجود ساختار ناهمگون، وحدت طالبان در مقایسه با سایر گروه های مشابه از آنجا ناشی می شود که آنها برنامه پیچیده و مفصل سیاسی و اقتصادی ندارند، بلکه از ابتدای حرکت خود چندین اهداف کلی را تعیین کرده و همان اهداف را با عزم کامل اعمال می کنند. این اهداف به قدری ساده و کلی هستند که نه تنها برای ساختارهای ناهمگون قابل قبول میباشد، بلکه گاهی با منافع کشورهای منطقه و نیروهای بزرگ بین المللی هم سر میخورد.

اهداف عمومی طالبان اگر در دهه ۱۹۹۰ خلع سلاح چپاولگران سایر گروه های جهادی و ایجاد یک رژیم سرتاسری- مرکزی شرعی بود؛ پس از سال ۲۰۰۱ به خروج تمامی نیروهای اشغالگر خارجی از افغانستان و برقراری نظام اسلامی تعویض شدند. اکنون پس از اگست ۲۰۲۱، تنها هدف یگانه طالبان حفظ و تقویت رژیم خود به هر قیمتی است. فراتر از این طالبان کدام سیاست، استراتژی، پلان و برنامه دقیق و مشخصی ندارد و همه حامیان و متحدانش برای همین چند هدف عمومی دور و بر رژیم شان جمع شده اند.

در ماهیت ساختاری طالبان، جهادگران بین المللی و روابط با گروه های جهادی بین المللی را هم نمی توان نادیده گرفت. ده ها گروه جهادی در سطح

منطقوی و بین المللی با طالبان بیعت کرده اند و بر اساس گزارش ها، در حال حاضر بیش از ۲۰ گروه تروریستی در افغانستان فعال و دارای پناهگاه های امن هستند. گروه های جهادی که در بسیاری از کشورها فعال هستند؛ روابط سازمانی عمیقی با طالبان دارند.

در دوره قبلی حاکمیت طالبان، رهبر القاعده اسامه بن لادن بارها اعلام کرد که من با ملا عمر بیعت کرده ام و او امیر من است. به دستور رهبر القاعده، شاخه های دیگری از این گروه که بعداً تشکیل شدند، مانند تحریر الشام، لوا لحق، کتائب انصار الشام، الشباب، بوکوحرام و دیگر گروه های جهادی منطقوی و بین المللی، مانند طالبان پاکستانی، جنبش اسلامی ترکستان، جنبش اسلامی ازبکستان، جنبش اسلامی تاجیکستان و دیگران هم با طالبان بیعت کردند و جهادگران بین المللی از سین کیانگ، هند و کشمیر گرفته تا ایران، سوریه، یمن، عراق، مالی، سومالی و بورکینافاسو طالبان را به عنوان رهبران معنوی خود پذیرفته اند.

حتی در ابتدا طالبان با گروه داعش روابط گرمی داشتند و گروه داعش خراسان با طالبان مشترکاً عملیات می کرد، اما بعد از آنکه ابوبکر بغدادی با ملا عمر بیعت نه کرد و او را به عنوان رهبر خود نپذیرفت؛ اختلاف شدیدی بین داعش و طالبان به میان آمد. با وجود بیعت و تعهد گروه های جهادی تروریستی بین المللی به طالبان، سایر گروه های جهادی تمامی فعالیت های اجرایی، عملیاتی، انسجام منابع مالی و بسیاری از مسائل دیگر خود را بدون هماهنگی با طالبان انجام می دهند و تنها تعهد و ارادت معنوی به طالبان دارند. پس از استقرار

مجدد طالبان در سال ۲۰۲۱، ملا هیبت الله، رهبر طالبان به این گروه های تروریستی خارجی دستور داده، که فعالیت های خود را به طور عادی در خارج از افغانستان انجام دهند، اما مستقیماً از افغانستان به کدام کشوری حمله نکنند.

طالبان در دوره دوم حاکمیت خود به کشورهای منطقه و غرب اطمینان دادند که همه گروه های تروریستی ای که با آنها بیعت کرده اند؛ را در حالت منفعل نگه می دارند و کشورهای منطقه به ویژه روسیه و چین از این اقدام طالبان راضی به نظر می رسند، به همین دلیل آنها به فکر حذف طالبان از لیست سیاه گروه های تروریستی هستند.

این شبکه های تروریستی بین المللی که روابط سازمانی پیچیده ای با طالبان دارند، کم و بیش غرب را هم تهدید می کنند، اما سیاستمداران غربی معتقدند که این گروه ها همان (برادران بدی که در روزگار بد به درد بخور میباشند) هستند. در آن روزهای بدی (!) که حاکمیت امپریالیسم جهانی تهدید شود، انقلاب های ملی، مردمی و سوسیالیستی رخ دهد و چپ ها و کمونیست ها به قدرت برسند؛ مطمئناً همین شبکه های تروریستی برای حفظ سلطه امپریالیسم به درد بخور خواهند بود، به همین علت است که غرب خطرات اندکی محافظت از این گروه ها را برای رفع همان تهدیدات احتمالی پذیرفته است.

برای درک بهتر ماهیت پدیده طالبان افغان، این ساختار ناهمگون طبقاتی و ایدئولوژیک را در دو بخش تحلیل میکنیم:

الف، ساختار طبقاتی:

بیشتر اعضای صفوف طالبان از نسل جوان طبقه دهقانان بی سواد و به شدت مذهبی مناطق روستایی کشور (که از نظر تعداد و ساختار جمعیتی بزرگترین طبقه اقتصادی کشور است) تشکیل شده اند. این مناطق روستایی کشور که به شدت فاقد امکانات رفاهی و مدنی است؛ ساکنان آن به کشاورزی سنتی در قطعات کوچک زمین، با استفاده از ابزارهای اولیه تولید مشغول هستند. در این مناطق حتی اگر سال بسیار مرطوب هم باشد؛ بسیاری از کشاورزان درآمد کافی برای تامین نیازهای اولیه مادی زندگی خود را تهیه کرده نمیتواند، از همین رو کیفیت زندگی آنها از نظر مادی بسیار پایین است و زندگی آنها مملو از رنج ها و دردهای فراوان ناشی از فقر میباشد.

علاوه بر سختی های زندگی مادی در مناطق روستایی کشور، سنت های چند صد ساله و اعتقادات سخت دینی - که اموراتش توسط رهبران قبایل و روحانیون آموزش دیده در مدارس دینی دیوبندی پاکستان اداره می شود - بر فرهنگ و معنویات زندگی مردم مسلط هستند.

ملاها و روحانیون که تأثیر عمیق بر افکار، معنویات و عواطف روستاییان دارند؛ حامیان طالبان هستند، نفوذ ملاها و طرفداری آنها از اقدامات طالبان در مناطق روستایی منجر به یکجا شدن عده کثیری از دهقانان خرده مالک و بی زمین با صفوف طالبان شده اند.

اما اکثریت رهبران سطح بالا و میانی طالبان که در ابتدا روحانیون بی بضاعت یا طالبان مدارس دینی بودند؛ اکنون در سال ۲۰۲۴، سرمایه گذاران ثروتمندی

هستند که در قطر، دبی، ایران و پاکستان سرمایه گذاری کرده اند. از ملا حسن آخوند گرفته تا امیرخان متقی، ملا برادر، شهاب الدین دلاور، سراج الدین حقانی، مولوی کبیر و بسیاری دیگر از رهبران طالبان، همگی صاحب دارایی های قانونی، قراردادهای و تجارتها در پاکستان، قزاقستان، دبی و قطر هستند، که بیشتر این دارایی ها را در ۲۰ سال گذشته که صفوف خود را در جنگ با نیروهای خارجی درگیر کرده بودند؛ به دست آورده و انباشت کرده اند.

آن عده از وزرای کابینه طالبان که در سال های گذشته در قطر و سایر کشورهای حوزه خلیجی بودند و اکنون برخی از جنبه های تمدن و توسعه جهانی را دیده اند و تحت تأثیر آنها قرار گرفته اند؛ آنها در ادبیات خود تغییراتی آورده اند و اصطلاحات نیمه مدرن بورژوازی را در مورد صنعت و توسعه اقتصادی کشور به کار می برند. از بین آنها، وزیر امور خارجه طالبان امیرخان متقی، که دارای دارایی ها، املاک و تجارتی به ارزش میلیون ها دلار در پاکستان است؛ در اظهارات خود بارها گفته است که سیاست خارجی ما اقتصاد محور است. این واقعیت که طالبان سیاست خارجی قبلی (اسلام محور و جهاد محور) را به (اقتصاد محور) تغییر داده است؛ تغییر شرایط طبقاتی رهبران آنها را هم هویدا می سازد و قطعاً روی سایر سیاست های آنها هم تأثیر می گذارد.

قاجاقچیان تریاک و مواد مخدر گروه بزرگ دیگری از رهبری و رده های متوسط طالبان را تشکیل می دهند. امروزه تقریباً تمام وزرا، والیان و فرماندهان طالبان در سطوح مختلف در تجارت تریاک دخالت دارند، اما بزرگترین

قاچاقچیان تریاک مانند حاجی بشر نورزی، حاجی لعل جان، فتح محمد، حاجی عزیزالله و دیگران نفوذ گسترده بر سیاست ها و رفتار طالبان دارند. قاچاقچیان تریاک از فرمان رهبر طالبان مبنی بر منع کشت تریاک بیشترین سود را برده اند، زیرا از تاریخ صدور این فرمان از قبل مطلع بوده و قبل از رسیدن به همان تاریخ، مقادیر زیادی تریاک را به قیمت ارزان خریداری کرده بودند. پس از صدور این فرمان، قیمت تریاک بیش از ۱۰۰۰ درصد و حتی بیشتر افزایش یافت و ثروت قاچاقچیان را به طرز نجومی افزایش داد.

در میان اعضاء و هواداران طالبان، گروهی از افراد تحصیلکرده و طبقه شهری نیز وجود دارند که به طبقات خرده بورژوازی مرتبط هستند. این عناصر که جایگاه طبقاتی خود را با رشد سرمایه داری در حال از بین رفتن می دانند؛ منافع خود را در حکومت ارتجاعی و شبه فئودالی طالبان جستجو می کنند.

ب، ساختار نظری:

در سال ۱۸۶۶، مدرسه دیوبند در ایالت اوتار پرادش هند که با در نظر گرفتن عقاید و آموزه های ارتجاعی شاه ولی الله دهلوی تأسیس شد؛ برنامه درسی و آموزه های خود را در تضاد کامل با اندیشه های مدرن و مظاهر تمدن معاصر به گونه ای ترتیب داد، که در آن هیچ درس و سخنی از عقلانیت وجود نداشت و متون و اندیشه های قدیمی دینی را به صورت کاملاً جزمی ترویج می کرد. استعمارگران بریتانوی از این عمل مدرسه دیوبند در شبه قاره هند به طور کامل بهره بردند و حتی امروز هم برای نیروهای امپریالیستی سودمند تمام میشود.

ملاهای دیوبند از زمان افتتاح این مدرسه، تفسیر قرآن و احادیث را به ناعقلانی ترین و جزمی ترین وجه آموزش داده و طلبه خود را با روحیه و تفکر بسیار ارتجاعی در باره هستی، زندگی مدنی، ضدیت با مدرنیسم و مشارکت اجتماعی زنان آموزش میدهد. بسیاری از روحانیون اهل سنت افغانستان در دو قرن اخیر با اصول تعلیمی دیوبند آموزش دیده اند و اندیشه های ارتجاعی را با شدت فراوان پذیرفته اند.

روحانیون دیوبندی که به دلیل رسوخ قوی سنت و مذهب نفوذ زیادی در جامعه داشتند؛ در براندازی حکومت مترقی امان الله خان نقش بسا ارتجاعی داشتند و بعدها هم در سایر امور اجتماعی و سیاسی کشور مواضع ارتجاعی می گرفتند. پس از تأسیس پاکستان هم، آموزه های دیوبندی در مدارس دینی آن کشور تا امروز مسلط اند و بسیاری از روحانیون افغانستان در مدارس پاکستانی با همان اندیشه های ارتجاعی تربیه میشود.

در دهه ۱۹۸۰، زمانی که پاکستان، اعراب و بلوک غرب گروه های های جهادی را علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان تشکیل داده بودند و از آنها حمایت مالی و تخنیکی به عمل می آوردند؛ برای جذب و سازماندهی جهادگران افراطی حدود هفتاد هزار مدارس دینی را در خط دیورند اعمار نموده و تجهیز و تمویل کردند. این مدارس نه تنها مراکز تعلیمات دینی دیوبندی بودند، بلکه مراکز آموزش نظامی جهادیان هم بوده، که در آن به جهادگران نحوه استفاده از سلاح های سبک و سنگین آموزش داده می شد. در این مدارس که برنامه

درسی و آموزش هایش دیوبندی بودند؛ روحیه جهادی هم اضافه شد و ترکیب (دیوبندی + جهادی) را ایجاد کردند.

بخش جهادی این ترکیب تا حدودی تحت تأثیر افکار ارتجاعی حسن البنا و سید قطب هم بود. این ترکیب نظری و سازمانی در نوع خود ترکیبی بسیار ارتجاعی، خشن، ضد عقلانی و نفرت انگیز بود. آموزش دیدگان این ترکیب فکری تنفر و ضدیت شدیدی را نسبت به عقلانیت، تمدن، آموزش مدرن، علم، فرهنگ، مشارکت اجتماعی زنان، دموکراسی و تکامل و توسعه اجتماعی می‌آموختند. تنظیم‌های هفت‌گانه جهادی و طالبان که از بین آن‌ها برخاسته‌اند، محصول همان ترکیب ایدئولوژیک (دیوبندی + جهادی) هستند.

برخی از رهبران و عناصر فرهنگی طالبان به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های اسلام سیاسی ایجاد شده توسط حسن البنا و سید قطب نیز هستند. برای این افراد کاستی‌های تعالیم دیوبندی کم و بیش آشکار هستند و سعی می‌کنند به آرای حسن البنا و سید قطب در مورد اسلام سیاسی رجوع کنند و استدلال‌ها و توجیهات خود را از آموزه‌های آنها تقویت کنند. این افراد بیشتر در قشر فرهنگی و رسانه‌ای طالبان حضور دارند و روز به روز تعدادشان بیشتر می‌شود. در میان طالبان، مروج اصلی این جریان عبدالهادی مجاهد است که با صدای رسا تمام دستاوردهای تمدن معاصر بشری را به پیروی از حسن البنا و سید قطب (جاهلیت معاصر) می‌نامد.

در میان صفوف و حامیان رژیم طالبان، افرادی هم هستند که به جای افکار تندرانه مرتجع مذهبی، خود را حامی اندیشه‌های ملی و اسلام میانه‌رو می‌دانند.

جا می زند و کوشش میکند طالبان را به جای یک گروه خشن مرتجع تروریستی-جهادی چهره ملی و میانه رو جلوه دهد.

شرق یا غرب؟

اغلب بحث‌ها و اظهارنظرهایی در این مورد صورت می‌گیرند که آیا طالبان گروهی هستند که از سوی بلوک روسیه و چین تمویل می‌شوند، یا خود بازیگران بازیهای امپریالیسم آمریکا هستند؟ کسانی که ادعا می‌کنند، طالبان گروهی است که اهداف روسیه و چین را به پیش می‌برند؛ از مخالفت آنها با حضور نیروهای آمریکایی و ناتو در افغانستان استدلال می‌آورند و می‌گویند طالبان گروهی است که از سوی روسیه و چین تمویل میشود تا رقبای غربی شان را مجبور به ترک منطقه کنند. افرادی دیگری نیز وجود دارند که طالبان را فقط بازیگران بازی‌های ژئوپلیتیک غرب می‌دانند. آنها استدلال می‌کنند که اساساً همه گروه‌های جهادی رادیکال توسط استخبارات غربی برای اهداف ژئوپلیتیکی خود ایجاد شده‌اند و طالبان نیز از این امر مستثنی نیستند.

پیش از این برخی رسانه‌ها گزارش‌هایی مبنی بر تامین مالی و نظامی طالبان توسط روسیه منتشر کرده بودند، اما خود مسئولین آژانس اطلاعاتی آمریکا (سیا) و رئیس جمهور دونالد ترامپ در مصاحبه‌ها و گفت‌وگوهای خود این اظهارات را رد کرده‌اند. گروه‌های جهادی از جمله طالبان هیولاهایی هستند که در روند زندگی و رشد خود با آن جادوگرانیکه که به آنها حیات بخشیده و آنها را فراخوانده بودند؛ هم در تضاد فرعی می‌فتند. این گروه‌ها در ازای امتیازات بسیار کمی دوست و دشمن هر کسی شده می‌توانند، زیرا جهان بینی،

برنامه، استراتژی و رویه روشنی ندارند. چنین گروه‌ها امروزه اگر دشمن یک جهتی باشد؛ فردا به دوست همان تبدیل میشود. چرخش مواضع این گروه‌ها اصلاً قابل احتمال نیست.

به عنوان مثال، تنظیم‌های جهادی و از میان آنها، تنظیم جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و فرمانده آن احمد شاه مسعود، که در دوره حاکمیت محمد داود خان در مراکز نظامی استخبارات پاکستان آموزش دیده و بعد برای انجام حملات دهشت افگانه به افغانستان فرستاده شده بودند و سپس با حمایت پاکستان و غرب علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان و ارتش شوروی جهاد افغانستان را آغاز کردند؛ همین گروه فقط چهار سال پس از پیروزی مجاهدین پاکستان را دشمن افغانستان اعلام کرده و طالبان را برچسپ لشکر سیاه و گروه نیابتی پاکستان زدند و برای جنگ با طالبان از فدراسیون روسیه (کشوری که چهار سال پیش با آن جهاد میکرد) پول و اسلحه تحویل می گرفتند. بخش بزرگی از همان تنظیم‌های هفت گانه جهادی، بعد از سال ۲۰۰۱ متحدین غرب و آمریکا شدند.

مثال دیگری هم می آوریم: پاکستان که سال‌ها به رهبران طالبان پناه داده بود و مراکز آموزشی و پناهگاه‌ها را برای آنها فراهم کرده بود؛ بعد از حاکمیت مجدد طالبان بر افغانستان، رهبران سیاسی آن کشور بسیار شاد بودند چون فکر میکردند که عمق استراتژیک خود را در افغانستان یافته اند، اما علیرغم اینکه پاکستان نفوذ زیادی بر رهبران طالبان دارد؛ برخی گروه‌ها و عناصری دیگر طالبان با همکاری هند و کشورهای غربی از جنبش طالبان پاکستانی (TTP)

و جنگجویان بلوچ برای جلوگیری از اجرای پروژه های بزرگ چین در پاکستان حمایت گسترده به عمل آورده و بی ثباتی شدید سیاسی و امنیتی را در ایالات خیبر پختونخوا و بلوچستان پاکستان دامن زده اند.

دولت پاکستان علاوه بر مسئله حمایت از جنبش طالبان پاکستانی، در سایر مسائل مرزی و تجاری نیز با طالبان مخالفت دارد و روی کار آمدن طالبان برخلاف انتظار مقامات پاکستانی، اوضاع پاکستان را بسیار متشنج کرده است. وزیر دفاع پاکستان خواجه آصف که در ابتدا از پیروزی طالبان بسیار شاد بود و در یکی اظهار نظر هایش گفته بود که طالبان به قدرت خداوند موفق شده اند؛ در مصاحبه جدیدی که در جون ۲۰۲۴ منتشر شد، گفته است: «پاکستان سالها از طالبان افغانستان حمایت می کرد، اما این حمایت به جای اینکه خوب باشد، به نتایج بدی منجر شد.»^(۵)

اگر طالبان و قدرت های غربی دشمنان و مخالفان واقعی یکدیگر هستند، چرا نیروهای خارجی هر روز ده ها عملیات را علیه طالبان در افغانستان انجام می دادند، اما کمپ ها و مخفیگاه های طالبان را در پاکستان منهدم نمی کردند؟ ما معتقدیم دلیل این امر این بوده که آنها نمی خواستند! اگر از یکسو در دوام جنگ طالبان و نیروهای خارجی، منافع مقامات عالی رتبه غربی، پیمانکاران، شرکت های تولید اسلحه و سایر طرف های ذینفع حفظ می شدند، از سوی دیگر، سیاست گذاران بلندپایه آمریکایی نیز طالبان را دشمن جانی و مطلق

۵- اصل گزارش در لینک زیر موجود است:

<https://taand.net/?p=241414>

خود نمی دیدند، غربی ها به خصوص انگلوساکسونها همیشه نگاه دوستانه ای به گروه های مرتجع جهادی مانند طالبان دارند و آنها را به دید (برادران بدیکه در روز های بد به درد بخور اند) نگاه می کنند.

در مورد دوستی طالبان و غربیها جواد ظریف وزیر امور خارجه پیشین ایران در یکی از مصاحبه های اخیر خود یاد آور شده است، که آمریکایی ها خواهان سرنگونی کامل حکومت طالبان در سال ۲۰۰۱ نبودند و می خواستند یک دولت (طالبان خوب) را به وجود بیاورند.^(۶) در همین راستا، آندری سیرنکو، رئیس مرکز مطالعات سیاسی افغانستان در روسیه، بر اساس برخی منابع گفته است، که آمریکایی ها در تلاش برای سازش میان اشرف غنی (که در حال حاضر در امارات است) و طالبان هستند و برنامه ای را ترتیب دادند، تا اشرف غنی به کابل سفر کند و قدرت خود را رسماً به دولت طالبان بسپارد تا حکومت طالبان مشروعیت داخلی و بین المللی به دست بیاورد.^(۷) اشرف غنی هم در پیام عیدی ماه جون ۲۰۲۴ خود مدعی مشروعیت قدرت نزد خود شد و به احتمالات انتقال مشروعیت هم اشاره کرد.

به عنوان یک جمع بندی می توان گفت، که همه گروه های مرتجع مذهبی از جمله طالبان در تحلیل نهایی حافظ منافع سیاسی و طبقاتی امپریالیسم غربی

۶- اصل گزارش در لینک زیر موجود است:

<https://ufuqnews.com/archives/235131>

۷- اصل گزارش در لینک زیر موجود است:

<https://ufuqnews.com/archives/235131>

هستند، اما به دلیل اختلافات فرعی ایدئولوژیک و مسایل امتیازات اختلاف های بین شان به وجود می آید. کشور های مختلف نفوذ عمیقی در بدنه طالبان دارند و هر یک از آنها تلاش می کنند تا آنها را به سمت منافع خود سوق دهند. زیرا رفتار طالبان قابل پیشبینی نیست و هر لحظه امکان دارد تغییر جهت دهند. در حال حاضر، روس ها و چینی ها روابط دیپلماتیک خوبی با طالبان دارند تا بتوانند نفوذ خود را از راه های دیپلماتیک بر طالبان حفظ کنند و اقدامات طالبان را در سرکوب داعش خوب ارزیابی می کنند و اما غربی ها برای حفظ و افزایش نفوذ خود بر طالبان، هر هفته مبالغ سخاوتمندانه ای ۴۰ میلیون دلاری برای طالبان می فرستند. امروزه کسب نفوذ بر رفتار طالبان به هدف اصلی رقابت ژئوپلیتیکی بین نیروهای جهانی و منظوقوی تبدیل شده است.

انکشافات ممکن از میان تضاد های موجود

پس از استقرار مجدد طالبان، افغانستان با چالش ها و بحران های جدیدی مواجه شده و رنج های اجتماعی مردم کشور افزایش یافته است. رکود و تحریم اقتصادی، حاکمیت تیوکراتیک، نقض حقوق بشر و آپارتاید جنسیتی زندگی مردم را تنگ کرده است. شرایط حاکم بر کشور بسیار شکننده و متزلزل است. حاکمیت خرافاتی گروه ناهمگون طالبان به دلیل ساختار، ماهیت، اعمال و بسیاری از جنبه های دیگر، نه مورد پسند کشورهای منطقه و جهان است نه مورد پسند مردم افغانستان و حتی عده ای از جنگجویان و رهبران طالبان هم از شیوه کنونی حاکمیت راضی نیستند.

تحلیل علمی شرایط موجود یک سری از تضادها را به ما هویدا می‌سازد که بذر تحولات آینده خواهد بود:

۱- تضاد طبقاتی فی ما بین طالبان و بین مردم و طالبان:

بهره‌مندی از امتیازات مناصب دولتی، کمک‌های سخاوتمندانه کشورهای غربی به رهبران طالبان، کسب درآمدهای غیرقانونی و تجارت تریاک، بین رهبران و صفوف طالبان که اکثریت آن‌ها کشاورزان روستایی هستند؛ تضاد طبقاتی را تشدید می‌سازد. در حال حاضر، رهبران ارشد و میانی طالبان هزاران جریب زمین، املاک و فابریکه برای خود خریداری کرده‌اند و تقریباً همه رهبران طالبان با وجود فرمان هیئت الله مبنی بر منع تعدد زوجات برای طالبان؛ دو، سه یا چهار بار ازدواج کرده‌اند. جنگجویان عادی طالبان که هنوز حقوق ماهانه و حتی هزینه خوراک و پوشاک را هم ندارند، رهبران و فرماندهان شان را میبینند که سوار موترهای لوکس زرهی می‌شوند و با سه و چهار زوجه خود در خانه‌های مجلل از عیش و عشرت زندگی لذت می‌برند.^(۸) این اختلاف طبقاتی روزافزون بین صفوف و رهبری طالبان قطعاً شکاف‌های داخلی بین طالبان را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود که نفوذ طالبان در میان کشاورزان فقیر و بی‌زمین روستایی کاهش یابد.

از سوی دیگر، مردم کشور نیز به دلیل سوءحاکمیت طالبان و بحران و تحریم‌های اقتصادی با گذشت هر روز کاهش کیفیت زندگی مادی خود را تجربه

۸ - بنیادگذار طالبان ملامر هم بعد از به قدرت رسیدن خود با سه زن دیگر ازدواج کرد و در یک ویلای لوکسی زندگی میکرد.

می کنند، اما برعکس رهبران و فرماندهان طالبان از امتیازات دولتی و کمک های بین المللی بهره مند شده و روز به روز ثروتمندتر می شود. ظهور چنین شکاف بزرگی در توزیع نعمات مادی بین مردم و طالبان، جرقه تحولات آینده خواهد بود.

۲- تضاد و اختلاف نظری فی مابین طالبان و بین طالبان و مردم:

نوع حاکمیت غیرمتمدنانه، خرافی و خشن طالبان توسط بسیاری از عناصر در میان خود طالبان هم پذیرفته نیست. شماری از وزرای طالبان مقیم کابل کم و بیش طرفدار احترام به حقوق بشر، حقوق زنان و همکاری با سایر جهت های سیاسی هستند و موافقتی با اقدامات خشونت آمیز وزارت امر به معروف و سیستم قضایی طالبان ندارند. وزرای طالبان مقیم کابل مانند مولوی کبیر، ملا برادر، ملا متقی، ملا یعقوب، عباس استانکزی و شبکه حقانی، همگی حامیان گشایش مکاتب دختران و تقسیم قدرت با دیگر گروه های سیاسی هستند، اما گروه ملا هییت الله مقیم قندهار طرفدار گشایش مکاتب دخترانه و گشایش نظام سیاسی نیست. انتقاد و نارضایتی مستمر مردم و جامعه جهانی، تضاد ایدئولوژیک بین رهبری طالبان را تشدید کرده و آنها را به میانه روها و تندروها تقسیم می کند.

برخی رسانه ها نیز گزارش هایی را منتشر کردند که سفر سراج الدین حقانی (رهبر نسبتاً میانه رو طالبان) به امارات متحده عربی بدون موافقت رهبر طالبان در قندهار صورت گرفته بود که این خود نشان دهنده افزایش اختلافات بین رهبران طالبان مقیم کابل و گروه هییت الله در قندهار است. شاید شبکه حقانی

و وزرای مقیم کابل با وساطت کشورهای عربی روابط جدیدی با غربی ها برقرار کرده باشد و در نتیجه پایه های قدرت مطلقه هیبت الله را به لرزه در آورند.

طالبان از افراطیت شدید صفوف خود هم در هراس اند. صفوف طالبان که به خشن ترین ایدئولوژی مذهبی مجهز هستند؛ هر لحظه امکان دارد در صورت انحراف جزئی رهبرانش از اصول اسلامی - دیوبندی، به دیگر گروه های افراطی رقیب (به ویژه داعش) بپیوندند. همان کاری که بسیاری از فرماندهان شبکه القاعده در سوریه و عراق انجام دادند و به داعش پیوستند.

حکومت خشن و خرافاتی طالبان در میان مردم عادی افغانستان که بیشتر شان به شدت مذهبی هستند؛ اعتبار سیاست دینی، اندیشه های جهادی، اسلام سیاسی، نظام اسلامی، نظام شرعی... و دیگر پدیده ها و اصطلاحات خرافاتی را به پایین ترین حد می رساند. از یک سو توسعه سریع علم، فرهنگ، ارتباطات و فناوری در جهان و از سوی دیگر اجرای قوانین خشن و خرافاتی عصر سنگی توسط طالبان؛ غیرمنطقی بودن، خرافی بودن، خشن بودن و غیر متمدن بودن قوانین دینی را به مردم هویدا می سازد و گرایش جدایی دین از دولت و ایجاد ساختار نظام سکولار-دموکراتیک را در میان مردم افزایش می دهد. حکومت خرافاتی طالبان، مزایا و فواید جدایی دین از دولت و نظام دموکراتیک و سکولار را به مردم افغانستان ثابت می کند و باعث زوال نفوذ و تسلط اندیشه ها و نهادهای دینی در سیاست و جامعه می شود.

۳- تضاد با کشورهای منطقه:

در جریان مذاکرات دوحه، طالبان به کشورهای منطقه و غرب قول دادند که دولت جدید آنها نسبت به قبل باز، گشایش یافته و متمدنتر خواهد بود، تولید مواد مخدر را متوقف میکند، به حقوق زنان توجه خواهند داشت و افغانستان پناهگاهی امن برای گروه های تروریستی نخواهد بود، اما پس از به قدرت رسیدن به هیچ یکی از وعده های خود عمل نکردند. در سه سال گذشته اختلافات سیاسی میان طالبان و کشورهای منطقه وجود داشته و این کشورها تاکید می کنند، که طالبان باید به وعده های خود عمل کنند و به همین دلیل است که تاکنون هیچ کشوری منطقه حاکمیت آنها را به رسمیت نشناخته است.

طالبان به دلیل ساختار ناهمگون و ماجراجو اش، مشکلات و اختلافات خاص خود را با هر کشور منطقه دارد. پاکستان که همیشه به دنبال عمق استراتژیک در افغانستان بوده و همین اکنون نیز نفوذ گسترده را در میان طالبان (به خصوص شاخه قندهار) دارد؛ در حال حاضر به دلیل حمایت طالبان تحت اثر غرب و هند از طالبان پاکستانی و جنگجویان بلوچ و دیگر مسائل مرزی و سیاسی با طالبان دچار مشکل هستند و همچنان عناصر و نظامیان رژیم گذشته را برای موقعیت های احتمالی در خاک خود پناه داده است. از سوی دیگر، طالبان پاکستان را به تامین مالی و تجهیز شاخه خراسان داعش متهم می کند.

حکومت بنیادگرای شیعه ایران که اساساً وجود یک دولت بنیادگرای سنی را نه می پسند؛ در کل طرفدار حاکمیت طالبان در افغانستان نیست و بارها از آنها خواسته است که حقوق بشر و حقوق زنان را رعایت کرده (کاری که خود حاکمیت اخوندی ایران نمیکند) و یک حکومت فراگیر ایجاد کنند. از سوی

دیگر، ایران نیز مانند پاکستان به بسیاری از مخالفان و نظامیان پیشین حکومت پیشین پناه و دفاتر سیاسی داده است.

کشورهای آسیای مرکزی و اعضای سازمانهای شانگهای و امنیت جمعی نگرانی های مشترکی در مورد پناهگاه های امن گروه های افراطی، رشد تروریسم و قاچاق مواد مخدر در افغانستان دارند. جنبش های اسلامی ازبکستان و تاجیکستان و سایر گروه های تروریستی که امنیت آسیای مرکزی را تهدید می کنند؛ در حال حاضر در افغانستان فعال هستند، اما به نظر می رسد که گروه های تروریستی آسیای میانه که با طالبان بیعت کردند؛ طبق وعده هایی که طالبان به دولت های منطقه داده بود؛ هنوز در حالت منفعل نگه داشته شده اند. این اقدام طالبان ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان و ازبکستان را بر آن داشته تا روابط دیپلماتیک و تجاری نسبتاً خوبی با طالبان بر قرار کنند. اخیراً رئیس جمهور قزاقستان طالبان را از لیست سیاه تروریستی هم حذف کرد. در میان کشورهای آسیای مرکزی، تنها تاجیکستان است که در برابر طالبان موضع بسیار تندی دارد و نگرانی های جدی در مورد انتقال ایدئولوژی افراطی جهادی (که طالبان حامل اش هستند) به آسیای مرکزی دارند.

روسیه نیز در حال ارزیابی احتمال حذف طالبان از لیست گروه های تروریستی است. رئیس جمهور روسیه ولادمیر پوتین در یکی از سخنرانی های اخیرش طالبان را متحدین خود در مبارزه بر ضد تروریسم خواند اما سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه بارها به رسمیت شناختن حاکمیت طالبان را به شیوه رفتار آنها در مسایل حقوق بشری، ایجاد یک دولت فراگیر و مبارزه با تروریسم

ربط داده است. چین همچنین نگران فعالیت گروه های تروریستی در افغانستان به ویژه جنبش اسلامی ترکستان است و ثبات در افغانستان برای اجرای پروژه های بزرگ اقتصادی چین بسیار اهمیت دارد. اگرچه چین اولین کشوری بود که استوارنامه سفیر طالبان را پذیرفت، اما بارها تاکید کرده است که خواهان یک دولت فراگیر در افغانستان است.

در حال حاضر اختلاف های جدی فی مابین طالبان و کشورهای منطقه بر سر این است که کشور های منطقه برای رفع تهدید گسترش تروریسم خواهان یک حکومت میانه رو، یک سیستم فراگیر سیاسی و قومی، و سرکوب گروه های جهادی است، اما طالبان با گستاخی فراوان می گویند که با وجود فعالیت های گروه های جهادی رادیکال و حاکمیت ایدئولوژی جهادی رادیکال در افغانستان هیچ تهدیدی برای منطقه متوجه نیست. طالبان نظر کشورهای منطقه را در مورد ساختار نظام فراگیر و معتدل در نظر نمی گیرد، گروه های جهادی افراطی را مانند یک بمب ساعتی در حالت منفعل نگه داشته اند و هر لحظه این احتمال وجود دارد که روی آتش بی ثباتی در منطقه نفت بریزند.

۴ - تضاد با قدرت های غربی:

درگیری بین قدرت های غربی و طالبان فرعی و بیشتر ناشی از اقدامات آنهاست تا ماهیت طالبان. به گفته شهاب الدین دلاور، وزیر پیشین معادن طالبان، کشورهای غربی فهرستی را به طالبان داده اند که شامل جنگ سالاران سابق جهادی است و به طالبان پیشنهاد کردند که اگر به این افراد سهمی در حاکمیت خود بدهند؛ حاکمیت آنها توسط غرب به رسمیت شناخته خواهد

شد، اما طالبان اگر به این عناصر منفور در حاکمیت خود سهمی قایل شوند؛ بیشتر و بیشتر مورد تنفر جامعه و صفوف خود قرار می گیرند.

غرب نیز انتقادات خود را در مورد شکل خشن حاکمیت رژیم طالبان دارد و همچنین مخفیانه از آنها می خواهد که گروه های تروریستی را برای حملات دهشت افگانه در کشور های آسیای میانه به حالت فعال در آورند. مشارکت های زیادی هم بین غرب و طالبان وجود دارد. طالبان با حمایت از تحریک طالبان پاکستان و جنگجویان بلوچ از اجرای پروژه های چین در پاکستان جلوگیری کرده اند که باعث رضایت قدرت های غربی شده است و در ازای این نوع اقدامات هفتتوار مبلغ ۴۰ میلیون دلاری را به طالبان (تحت پوشش فعالیت نهادهای بشری) پاداش می دهند.

بانک جهانی که یک سازمان مجری سیاست های نئولیبرالی در جهان به نفع سرمایه داری جهانی است؛ هم دخالت های در مسائل مالی افغانستان دارد. طالبان در مورد بودجه سال ۲۰۲۳ دولت خود هیچ اطلاعاتی به مردم نداده بودند، اما ارقام درآمد خود را با بانک جهانی در میان گذاشتند و آنها هم همان ارقام را در گزارش سپتامبر ۲۰۲۳ گنجانده بودند. طالبان و غربی ها در پایان نشست های متعدد خود اعلام کردند که روی حمایت از سکتور خصوصی افغانستان به توافق های رسیده اند. حمایت بخش خصوصی تنها نقطه مشترک علنی طالبان و غرب در سومین نشست دوحه هم بود. حمایت غرب از بخش خصوصی افغانستان که بر اساس اصول نئولیبرالی صورت می گیرد؛ و طالبان هم بابت اش بسیار خرسند هستند، چیزی نیست جز رشد روابط سرمایه داری

افسار گیسخته و نیولیرالی در کشور، که نتیجه آن غارت بیشتر منابع کشور خواهد بود.

طالبان به دلیل ساختار ناهمگون اش، نه تنها در مسائل داخلی با مشکلات زیادی مواجه هستند، بلکه روابط منطقی و خارجی آنها نیز بسیار متناقض، متضاد و متشنج است. این احتمال وجود دارد که عناصر میانه رو طالبان که بیشتر شان مقیم کابل هستند؛ در آینده برای حفظ منافع و قدرت خود کنترل بیشتری بر امور بدست آورند و طبق وعده های داده شده اصلاحات لازم را در سیاست های خود پیاده کنند.

مواضع مشخص سازمان کمونست افغانستان در باره وضعیت جاری کشور

۱ - طالبان به عنوان یک پدیده اجتماعی ارتجاعی، گروهی است که تحت تأثیر عوامل ملی، منطقی و بین المللی و مدیریت و سازماندهی نیروهای امپریالیستی (عمدتاً کشورهای انگلوساکسونی) ایجاد شده است، تا سلطه و هژمونی مادی و معنوی امپریالیسم جهانخور را در سطح منطقه حفظ نماید. سازمان کمونست افغانستان تمامی گروه های مذهبی و جهادی را که حامل ایدئولوژی ارتجاعی هستند؛ در تحلیل نهایی، متحدان بالفعل و بالقوه قدرت های بین المللی امپریالیستی و عاملان نقشه های شوم و ویرانگر آنها محسوب میکند و مبارزه همه جانبه سیاسی و ایدئولوژیک با این گروه ها را وظیفه اساسی همه نیروهای های مترقی می داند. تنها سازماندهی مجدد تمامی نیروهای مترقی و دموکراتیک و مبارزه جدی سیاسی آنها علیه ارتجاع مذهبی می تواند به مردم افغانستان کمک کند تا از شر بنیادگرایان مذهبی رهایی یابند.

۲- اهداف و تعاریف کشورهای غربی و منظوقوی از ایجاد دولت فراگیر در افغانستان متفاوت است. این کشورها برای پیشبرد رقابتهای ژئوپلیتیکی خود می خواهند عناصر زیردست خود را تحت عنوان دولت فراگیر در ساختار حاکمیت جا دهند. اگرچه ورود سایر گروه‌های سیاسی در حاکمیت کنونی طالبان (یا همان فراگیر شدن حکومت) شکاف‌هایی را در شکل مطلقه حاکمیت کنونی ایجاد می کند و از رادیکالیسم اسلامی تا حدی می کاهد، اما این کار در ماهیت خود فقط به مثابه ازیاد سهمداران در یک شرکت سهامی است. ما از همه نیروهای دموکراتیک و مترقی تقاضا می کنیم، که به جای حکومت فراگیر، ایجاد یک (جمهوری دموکراتیک) و یک نظام (سکولار) را سر لوحه شعار خود قرار دهند تا موقعیت و جهت گیری تاریخی تمامی نیروهای مترقی درست و دقیق باشد.

۳- اینکه طالبان از نظر طبقاتی و نظریاتی ساختار ناهمگونی دارند، ایدئولوژی و جهان بینی عمومی آنها مبتنی بر خرافات است و از سوی دیگر تحولات سریع سیاسی و اجتماعی در منطقه و جهان در حال رخ دادن اند؛ همه این عوامل حاکمیت طالبان و مبانی ایدئولوژیک آنها را با چالش های جدی مواجه می کند، اما در به حاشیه راندن طالبان و تمام نیروهای ارتجاعی دیگر، فقط و فقط سنتز تضادهای داخلی سیاسی فی ما بین نیروهای ارتجاعی و مترقی میتواند تعیین کننده باشد. از این رو، تکرار هرگونه تجاوز، مداخله و اشغال نظامی افغانستان را زیر شعار مبارزه با تروریسم به شدت محکوم می کنیم و استحکام وحدت عملی بین تمامی نیروهای مترقی، چپ، مردمی و دموکراتیک کشور را برای ساختن یک جنبش سرتاسری دموکراتیک، مترقی

و چپ گرا ضرور می دانیم، تا نیروهای مترقی از تنفر روزافزون مذهبیون در شرایط کنونی بهره برده و نیروهای مترقی در سطوح سیاسی و اجتماعی جایگزین نیروهای ارتجاعی شوند.